



## تقریرات درس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرس طباطبایی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۴-۱۳۹۳

جلسه هفتم؛ سه شنبه ۹۳/۷/۱

### الفاظ قبول

مرحوم شیخ<sup>۱</sup> می فرماید: «و أمّا القبول، فلا ینبغی الإشکال فی وقوعه بلفظ «قبلت» و «رضیت» و «اشتریت» و «شریت» و «ابتعت» و «تملکت» و «ملکت» مخففاً؛

در این که قبول در بیع می تواند با لفظ «قبلت» و شبه آن مانند «رضیت»، «اشتریت»، «ابتعت»، «تملکت» و «ملکت» واقع شود جای بحث نیست. «شریت» نیز گرچه در قرآن کریم همه جا به معنای فروش آمده، اما از آن جا که در میان عرف زمان نزول وحی در خرید هم استعمال می شد و در عرف امروز ظهور در خرید دارد می تواند به عنوان قبول واقع شود.

اما این که قبول با لفظ «بعث» که از اضداد است واقع می شود یا نه، شیخ رحمته الله از بعضی نقل می کند که اشکالی ندارد. به نظر ما نیز که در عرف امروز استعمال «بعث» در خرید مجاز می باشد اگر قرینه‌ی روشنی بر آن وجود داشته باشد می تواند به عنوان قبول استعمال شود.

### کلام علامه و شهید ثانی رحمتهما در اصل بودن «قبلت» و بدل بودن سایر الفاظ و نقد آن

۱. کتاب المکاسب (ط - الحدیثه)، ج ۳، ص ۱۳۳:

و أمّا القبول، فلا ینبغی الإشکال فی وقوعه بلفظ «قبلت» و «رضیت» و «اشتریت» و «شریت» و «ابتعت» و «تملکت» و «ملکت» مخففاً. و أمّا «بعث»، فلم ینقل إلّا من الجامع، مع أن المحکی عن جماعة من أهل اللغة: اشتراکه بین البیع و الشراء، و لعل الإشکال فیہ کاشکال «اشتریت» فی الإیجاب.

شیخ اعلیٰ اللہ مقامہ الشریف از نہایتہ الاحکام<sup>۱</sup> علامہ رحمۃ اللہ علیہ و مسالک الأفہام<sup>۲</sup> شہید ثانی رحمۃ اللہ علیہ نقل فرمودہ<sup>۳</sup> کہ اصل در قبول، لفظ «قبلت» بوده و بقیہی الفاظ بدل آن است؛ چراکہ ابتدا بہ «قبلت» ممکن نیست، ولی ابتدا بہ «اشتریت»، «ابتعت» و نحو آن ممکن است.

ولی ما می‌گوییم سایر الفاظ بدل از «قبلت» نیست، بلکہ چون بہ نحو مطابقی یا التزامی دالّ بر قبول و پذیرش هستند قبول با آن الفاظ نیز محقق می‌شود؛ چراکہ بعد از ایجاب لازم است بہ نوعی پذیرش محقق شود و بدون آن در حقیقت قبولی نیست و فرقی نمی‌کند بہ نحو مطابقی دالّ بر آن باشد یا بہ نحو التزامی. بنابراین مشتری بعد از ایجاب بایع چه بگوید «قبلت» چه بگوید «ابتعت» چه بگوید «اشتریت» و ... فرقی نمی‌کند؛ چون ہمہی این الفاظ دالّ بر آن است کہ مشتری ایجاب بایع را پذیرفته است. بہ عبارت دیگر آن‌چہ در قبول لازم است معنای قبول است، لفظ «قبلت» لازم نیست، ہر لفظی دالّ بر آن باشد کافی است.

اما این کہ در تعلیل اصل بودن «قبلت» در قبول و بدل بودن بقیہ فرمودند چون ابتداء بہ «قبلت» ممکن نیست ولی ابتدا بہ «اشتریت»، «ابتعت» و نحو آن ممکن است، می‌گوییم: این سخن ہم درست نیست؛ زیرا: اولاً: این کہ «ابتعت»، «اشتریت» و نحو آن می‌تواند مقدم شود ولی «قبلت» نمی‌تواند مقدم شود دلیل بر آن نیست کہ این الفاظ بدل هستند، بلکہ نہایت آن است کہ این الفاظ از معنای حقیقی خود خارج شدہ و

---

۱. نہایتہ الاحکام فی معرفۃ الأحکام، ج ۲، ص ۴۴۸:

الإيجاب من جهة البائع، بأن يقول: بع، أو شريت، أو ملكت. و القبول من جهة المشتري، بأن يقول: قبلت، و يقوم مقامه ابتعت و اشتریت و تملك، و إنما جعلناها قائمة مقام القبول لا قبولاً، لأن القبول على الحقيقة ما لا يمكن الابتداء به، فإذا أتى بما يمكن الابتداء به فقد أتى بأحد شقّي العقد.

و لا فرق بين أن يتقدم قول البائع «بع» على قول المشتري «اشتریت» و من أن يتقدم قول المشتري «اشتریت» و يصح البيع في الحالتين على الأقوى، بخلاف ما لو قدم «قبلت» فإنه لا يعد قبولاً و لا جزءاً من العقد، فكان لغوا.

۲. مسالک الأفہام إلى تنقیح شرائع الإسلام، ج ۳، ص ۱۵۴:

انّ القبول مبنی علی الإيجاب لأنّہ رضا به فلا بدّ من تأخّره. و تجویز التقدیم فی النکاح لمصلحة استحياء المرأة. و الأقوى الأول. و موضع الخلاف ما لو كان القبول بلفظ ابتعت أو شريت أو اشتریت أو تملك منک کذا بکذا، بحيث يشتمل علی ما كان يشتمل علیہ الإيجاب، أمّا لو اقتصر علی القبول، أو قال: قبلت، و إن أضاف إليه باقی الأركان لم یکف بغير اشکال. و حیثند فلا فرق بین الإيجاب و القبول، و إنّما کل منهما أحد شقّي العقد. و فی الحقيقة هذه الألفاظ المتقدمة المعدّة قبولاً قائمة مقامه لا نفسه، و إنّما القبول علی الحقيقة «قبلت» و هو ممّا لا يصح الابتداء به.

۳. کتاب المکاسب (ط - الحدیث)، ج ۳، ص ۱۳۳:

و اعلم أنّ المحکى عن نہایتہ الاحکام و المسالک: أنّ الأصل فی القبول «قبلت»، و غیره بدل؛ لأنّ القبول علی الحقيقة ممّا لا يمكن به الابتداء، و الابتداء بنحو «اشتریت» و «ابتعت» ممکن، و سیأتی توضیح ذلك فی اشتراط تقدیم الإيجاب. ثمّ إنّ فی انعقاد القبول بلفظ الإمضاء و الإجازة و الإنفاذ و شبهها، وجهین.

با معنای مجازی مقدم شده‌اند و الا در معنای حقیقی این الفاظ قبول نهفته است و از این جهت تفاوتی با «قبلت» ندارند.

ثانیاً: «قبلت» نیز می‌تواند مقدم شود. «قبلت» در حقیقت متعلق دارد که در تقدیر است و به خاطر وضوح آن حذف شده است و اصلاً بدون متعلق معنا و مفهومی ندارد<sup>۱</sup>. وقتی مشتری بعد از ایجاب بایع می‌گوید «قبلت»، بدین معناست که آنچه بایع ایجاب کرده را قبول می‌کند؛ مثلاً بایع که می‌گوید «بعث کتابی بقلمک»، گفتن «قبلت» از جانب مشتری یعنی «قبلت تملیک کتابک بقلمی» یا «قبلت بیعک» که دقیقاً مانند لفظ «ابتعت کتابک بقلمی» و «اشتریت کتابک بقلمی» می‌باشد.

تنها فرقی که لفظ «اشتریت» و «ابتعت» با لفظ «قبلت» دارد این است که در خود «اشتریت» و «ابتعت» متعلق مذکور است؛ چون «اشتریت» یعنی «قبلت الشراء» و «ابتعت» یعنی «قبلت البیع»، ولی در «قبلت» این متعلق در تقدیر است، و این که نمی‌شود ابتداء به آن کرد به این خاطر است که قبل از ایجاب نمی‌توان فرض کرد آن مقدر چیست، اما اگر آن را اظهار کند و بگوید «قبلت تملیک کتابک بقلمی» یا «قبلت بیعک کتابک بقلمی» چرا نتواند مقدم شود؟!

### فرعی در تشخیص ایجاب و قبول با الفاظ مشترک

رسم فقهاء در کتب تفصیلی فقه بر این بود که بعضی فروع مهم را که ممکن است مورد منازعه واقع شده و در نتیجه احتیاج به قضاوت داشته باشد مطرح می‌کردند. مرحوم شیخ نیز طبق این رسم، فرعی را در این جا مطرح کرده<sup>۲</sup> که مربوط به باب منازعه و قضاوت می‌باشد و آن این است که اگر متعاقدین با الفاظ مشترک ایجاب و قبول را خواندند و سپس در این که کدام موجب و کدام قابل هستند اختلاف کردند تا هر کدام احکام مختص بایع یا مشتری را به نفع خود جاری بدانند؛ مثلاً فرسی را با بقری معامله کردند و هر دو لفظ «شریت» به کار بردند، ولی کسی که صاحب فرس شده ادعا می‌کند که من مشتری فرس هستم لذا طبق «مشتری الحيوان بالخيار الي ثلاثة ايام»<sup>۳</sup> خيار فسخ دارم، اما طرف مقابل می‌گوید من مشتری بقر هستم و

۱. چون از مفاهیم ذات اضافه است و بدون متعلق معنا ندارد، مانند علم که بدون معلوم و عشق که بدون معشوق معنا ندارد.

۲. کتاب المکاسب (ط - الحدیث)، ج ۳، ص ۱۳۴:

«فرع»: لو أوقعا العقد بالألفاظ المشتركة بين الإيجاب والقبول، ثم اختلفا في تعيين الموجب والقابل إما بناءً على جواز تقديم القبول، وإما من جهة اختلافهما في المتقدم فلا يبعد الحكم بالتحالف، ثم عدم ترتب الآثار المختصة بكل من البيع والاشتراء على واحد منهما.

۳. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۲۱۶:

فرس به عنوان ثمن عطاء شده لذا من خيار فسخ دارم [و نمی‌خواهم معامله را فسخ کنم]، مرحوم شیخ می‌فرماید: در چنین فرضی بنا بر مبنای این که قبول می‌تواند مقدم شود بعید نیست که حکم به تحالف شود؛ زیرا هر دو هم مدعی هستند و هم منکر؛ از آن جهت که هر دو ادعا می‌کنند مشتری حیوان هستند و خيار فسخ دارند قولشان خلاف اصل لزوم بیع بوده و مدعی محسوب می‌شوند و از آن جهت که هر دو منکر ادعای دیگری هستند منکر محسوب می‌شوند، لذا باید تحالف کنند؛ یعنی هر کدام بر نفی ادعای دیگری قسم می‌خورند و در نتیجه هر دو ادعا ساقط شده و آثار مختص مشتری برای هیچ کدام مترتب نمی‌شود و هیچ کدام حق فسخ پیدا نمی‌کنند.

بنا بر مبنای این که تقدیم قبول بر ایجاب جایز نیست هم می‌تواند نزاع باشد به این صورت که هر کدام ادعا کند طرف مقابل، اول انشاء کرده و لذا وی موجب و بایع بوده و من قابل و مشتری هستم و در نتیجه خيار حیوان دارم و طرف مقابل خيار ندارد که باز هم باید تحالف کنند.

بلکه می‌گوییم در صورتی که الفاظ مختص ایجاب و قبول - مانند بعث و قبلت - را به کار برده باشند هم نزاع قابل تصور است به این صورت که هر کدام ادعا می‌کند طرف مقابل «بعث» گفته و من «قبلت» گفتم، در نتیجه من مشتری هستم و خيار حیوان دارم.

و الحمد لله رب العالمین

مقرر: عبدالله امیرخانی

---

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: الْخِيَارُ فِي الْحَيَوَانَ ثَلَاثَةٌ لِأَيَّامِ الْمُشْتَرِي وَ فِي غَيْرِ الْحَيَوَانَ أَنْ يَتَفَرَّقَا وَ أَحْدَاثُ السَّنَةِ تَرُدُّ بَعْدَ السَّنَةِ قُلْتُ وَ مَا أَحْدَاثُ السَّنَةِ قَالَ الْجُنُونُ وَ الْجَذَامُ وَ الْبَرَصُ وَ الْقَرْنُ فَمَنْ اشْتَرَى فَحَدَّثَ فِيهِ هَذِهِ الْأَحْدَاثُ فَالْحُكْمُ أَنْ يُرَدَّ عَلَى صَاحِبِهِ إِلَى تَمَامِ السَّنَةِ مِنْ يَوْمِ اشْتِرَائِهِ.

۱. اگر هر دو با اثبات مشتری بودن خود بخواهند خيار فسخ پیدا کرده و معامله را فسخ کنند که دیگر نزاعی باقی نمی‌ماند؛ چون بالاخره هر دو می‌خواهند معامله فسخ شود و با توافق یکدیگر فسخ می‌کنند، مگر این که بگوییم هر یک می‌خواهد خود را صاحب خيار به عنوان حق بدانند و از مزایای آن به غیر فسخ استفاده کند.

اما اگر یکی با اثبات مشتری بودن خود بخواهد حق فسخ را از طرف مقابل بگیرد و در نتیجه معامله را فسخ نکند، از آن جا که قول وی مطابق اصل لزوم بیع بوده فقط منکر محسوب می‌شود و فقط او باید قسم بخورد، مگر این که بگوییم از آن جا که ثمن و مثن هر دو حیوان هستند و در نتیجه یقین داریم یکی مشتری حیوان می‌باشد دیگر اصل در آن بیع لزوم نیست، بلکه حتما خيار فسخی وجود دارد، لذا نمی‌توان قول کسی که نمی‌خواهد فسخ کند را مطابق اصل لزوم بیع بدانیم، فتأمل. (امیرخانی)